



۲۰۱۷/۰۹/۰۷



بشیر احمد زکریا

شهزاده افغان

و

دوست امریکایی اش

ناول تاریخی

نویسنده: پوهاند دوکتور بشیر احمد زکریا

ترجمه

رحمت آریا

یاد آوری مترجم:

بدین وسیله میخوامم از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات متن دری و تایپی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

اهداء:

به ملت شریف افغان

فصل چهاردهم

بخش سوم

با شنیدن خبر مرگ جنرال "شهزاده محمد اکبر خان تأثر و اندوه قلبی خود را نشان داده و اعتراض کنان گفت اگر در موقع مناسب خبر می شد و درک می کرد که جنرال کهنسان تا این اندازه مریض بود بدون تردید مشوره پاتنجر را تعقیب و او را به جلال آباد می فرستاد تا سرپرستی درست طبی از وی بعمل می آمد. حالا جوانمردی، سلحشوری و فتوت این جوان افغان در چنین موقع حساس بانیسته و شایسته تقدیر است. "شهزاده اکبر خان به نجار امر کرد تا یک تابوت خوب آماده سازد. جسد الفنستن را در تابوت گذاشتند "جسد را در نمد ها پیچانیدند و منافذ آنرا به وسیله برگ های خیلی معطر «مروه»^۱ پر کردند." تابوت را بالای شتر بار کردند و مور کاروان حامل تابوت را مشایعت میکرد. جسد را به معیت یکدسته کوچک از محافظان غلجائی به جلال آباد فرستادند. در مسیر راه با کمال تأسف یک گروه قومی ناشناخته شده «وحشی متعصب» بر مشایعت کنندگان جنازه حمله کرده و آقای مور را زخمی کردند. نمد را از دور جسد دور ساخته و آنرا شیطان گفته سنگسار کردند. دسته محافظ امنیتی سردار اکبرخان مهاجمین را تهدید کردند که با خشم و انتقام اکبر خان مواجه خواهید شد و بدینگونه از صحنه فرار کردند. زمانیکه اکبر خان ازین سانحه شرم آور خبر شد که "به جسد مخالفش بی حرمتی صورت گرفته" نهایت خشمگین و غضبناک شد، سر انجام تابوت را دوباره منظم ساختند و بخاطر مشایعت جنازه و رساندن آن به سرمنزل تعیین شده یکدسته محافظتی بدرقه کلانتر دیگر را فرستاد. جنرال سیل جنازه "افی بیچاره"^۲ را استقبال و مراسم تدفین را با احترام خاص نظامی بسر رساند.

بعد از وفات مسن ترین عضو این کاروان انگلیس خانم بوید^۳، خانم ریلی^۴، خانم والر^۵ و خانم یک عسکر به نام برن^۶ اطفال صحتمند بدنیا آوردند. شهزاده اکبر خان با شنیدن خبر پسر بچه والر با شوخی خوشمزه و تبسم روشن خودش به لارنس گفت "هر قدر تعداد ما "مردان - م" زیاد باشد به فایده بچه است". به تاریخ هفتم ماه می لیدی سیل از مأموریت مخفی مکنزی به جلال آباد آگاهی یافت. اکبرخان بخاطر رهائی

۱ - wormwood : فسنطین را در دری مروه، در فارسی خارگوش و برنجاسف کوهی، به عربی خترق در سانسکریت تاك پشی نهدی ماکدن و به رومی کشتوت گویند. فسنطین گیاهیست دارای ساقه های بلند، برگهای بریده و پربرگ، گلهايش به گلهاي بابونه گاو چشم شبیه است و به ارتفاع ۴۰-۶۰ سانتیمتر و بعضاً تا يك متر میرسد. در زمینهای مزروعی میروید و کشت آن در زمینهای آهکی به درستی صورت میگیرد. مروه یکی از گیاه ها و نباتات مهم افغانستان است که در صفحات مرکزی کشور بیشتر می روید. شبیه گل بابونه می باشد. « شرح از مرحوم حیات الله آصفی بنیاد گذار و رئیس اولین مؤسسه مصنوعات طبیعی افغانستان.» لینک : - م

<http://www.greengold.fr/afghan-absinthe-afsantin.html>

۲ - مخفف الفنستن - م "poor Elphy" -

۳ - Mrs. Boyd

۴ - Mrs. Riley

۵ - Mrs. Waller

۶ - Byrne

زندانیان هر دو جانب یک پیشنهاد منصف، متساوی و معتبر به مکنزی فرستاد یعنی عقب کشیدن تمام نیروهای خارجی از افغانستان و امضاء متارکه. جنرال سیل در رابطه با پیشنهاد منوط به زندانیان پیشنهاد کرد که در بدل زندانیان علاقمند پرداخت دوصد هزار روپیه است. ولی موضوع توافق پیرامون "صلح و جنگ" افغانستان وابسته به فرمان گورنر جنرال است. اکبر خان بر علیه این پیشنهاد جنرال سیل با گفتن این نکته عکس العمل نشان داد که "من به پول نیاز ندارم مگر دوستی میان ملت های ما؛ و هرگاه قرار بدین شود که زنان و کودکان اجازه مرخصی یابند نمی توانم آقایان را درین موقع تا زمان بازگشت پدرم، امیر، به کشور، اجازه رفتن بدهم!".

قبل از اینکه لارد النبرو^۷ جایگزین گورنر جنرال آکلند^۸ شود، آکلند به تاریخ پانزدهم مارچ، قبل از رسیدن لارد النبرو، به سر قوماندان اعلی سر جسیپر نیکلاس^۹ نوشت، "امواج اغتشاش ملی از همان لحظات آغاز اشغال کابل به حرکت آمد. این اغتشاش که از سال ۱۸۴۱م آغاز شده بود منتج به قیام عمومی در کابل و کندهار شد. این شورش نه تنها عامل شکست تأسف انگیز ما بلکه در فرجام منتهی به نابودی کامل انگلیس های ما شد. حقیقت آنست که چنین اندوه و باخت حیثیت و پرستیژ هرگز در تاریخ هندوستان «یعنی هند برتانوی» دیده نشده است. ریشه همه این حوادث از مخالفت مجموعی ملت افغان سرچشمه می گیرد که همه ملت را در برابر ما انگلیس ها متحد و متفق ساخته است. و بدینگونه این جنگ به جنگ مذهبی و جنگ استقلال مبدل گشت. اگر به پس منظر بعدی و نتایج اسف انگیز حاصله ازین جنگ اعتنا صورت نگیرد و باز هم روی اشغال مجدد افغانستان اصرار صورت گیرد مردم این کشور همیشه در برابر نیروی متحارب غربی به پا خواهند ایستاد. اشغال افغانستان منتج به تقویت امپراتوری ما نه، بلکه منتهی به تضعیف آن خواهد شد. بنابراین لازم است تا فارورد پالیسی ما را در افغانستان به مثابه یک ناکامی پنداشته و ایجاب تجدید نظر مکمل را می نماید. " ولی از جانب دیگر النبرو که به فکر باختن پرستیژ خود بود، بخاطر تأمین مصونیت امپراتوری برتانیه و وظیفه خود میدانست که نیرو های برتانوی را به طور محترمانه از افغانستان بیرون نماید. بنابراین النبرو به تورن جنرال جیورج پالک^{۱۰} که قومانده گارنیزیون آگره را به عهده داشت، امر کرد تا با نیروهای تازه دم از طریق تنگی خیبر به کابل رفته و به جنرال نات^{۱۱} وظیفه داد تا با نیروهای امدادی به کندهار رفته و در کابل با هم به مثابه " لشکر " عظیم " انتقامگیر"^{۱۲} ملاقی شوند.

شهزاده محمد اکبر خان که از اوضاع و حالات آگاهی داشت دست به انتقال زندانیان تحت حفاظت خویش زد و آنها را از عابد آباد^{۱۳} بطرف بامیان، هزاره جات انتقال داد. موصوف شورای مشورتی خویش را که من هم من حیث " مشاور امریکائی" عضو آن بودم متواتر احضار میکرد. ما به همراهی زندانیان به

^۷ - Lord Ellenborough

^۸ - governor-general Auckland

^۹ - supreme commander-in-chief, Sir Jasper Nicholls

^{۱۰} - Major-General George Pollock

^{۱۱} - General Nott

^{۱۲} - grand "Army of Retribution"

^{۱۳} - Abeed-abad

قول شهزاده اکبر خان "مهمانان انگلیسی"^{۱۴} تقریباً از یک قلعه به قلعه دیگر روزانه در حرکت بودیم. ما بر مسئله زندانیان جنگی بحث میکردیم که با آنها چه کنیم. شورای نظامی احساس می کرد که تقابل و رویارویی با لشکر پالک پیرامون تبادل زندانیان پیامد محتمل اشتعال جنگ ناگهانی و انتقام گیرانه را برای هر دو جانب بدنبال خواهد داشت و منجر به تلفات زنان و کودکان خواهد شد. تصور می شد بهترین راه آن خواهد بود تا کاروان «زندانیان - م» انگلیس تحت حفاظت سران قومی ایکه با شهزاده اکبر خان دوست اند به بامیان برسد و آهسته آهسته تحت قومانده افسران خود شان به افراد آزاد تبدیل گردند. بدینگونه شهزاده اکبر خان و حلقه داخلی وی فرصت خواهد یافت تا خود را از یک طرف در برابر تخفیف مداخله پالک به اندازه کافی از صحنه دور ساخته و از جانب دیگر بخاطر مصونیت کاروان از تعدی و تجاوز متعصبین تشنه به خون، به کاروان نزدیک باشند.

امیر دوست محمد خان که از واقعات نظامی جاری و حوادث در حال شکل گیری سیاسی داخل افغانستان کاملاً بی خبر نگهداشته شده بود، در ماه مارچ سال ۱۸۴۲م به کلکته برده شد تا با وایسرا النبرو ملاقات نماید. برای دوست محمد خان دیدار با فرمانروای هندوستان کاملاً متعجانه بود؛ امیر، لارد النبرو را به طور غیر معمول مهربان و با برخورد کاملاً برادرانه یافت. لارد النبرو به امیر گفت چه فکر میکند اگر دولت برتانوی هند نیروهایش را از افغانستان خارج و وی با تمام اطرافیان خویش به کشور عودت و سلطنت خود را دوباره اعاده نماید، چه چیزی به وقوع خواهد پیوست. امیر دوست محمد خان که از اسارت دراز مدت و هوای سوزان هندوستان دیگر به تنگ آمده بود با شگفتی به النبرو گفت که وی این پیشنهاد را با جبین گشاده خواهد پذیرفت. لارد النبرو گفت ولی این پیشنهاد یک شرط قطعی به دنبال دارد. شرط اینست که شهزاده محمد اکبر خان که در رأس نیروهای افغان قرار دارد باید با تمام سران قومی ایکه از وی حمایت می نمایند از تاشقرغان به طرف دیگر کوه هندوکش عقب برود. امیر شرط غیر قابل بحث را پذیرفته و نامه به عنوان فرزندش اکبر خان نوشت. ولی امیر دوست محمد خان به وایسرا گفت قبل از اینکه خود را به سر ویلیم مکناتن بسپارد بین وی و فرزندش اکبرخان یک رمز متفاهم و متجانب گذاشته شده است. تفاهم اینست: اگر حتی تحت هر نوع فشار بالایش نامه نوشته شود اکبر در برابر نامه دست به هیچ عمل نمی زند مگر اینکه نشانی ای در میان باشد، بدینگونه دوست محمد خان به انضمام نامه خویش تحفه ای را ارسال می کند که مربوط به شخص امیر بود. لارد النبرو با خوشی خاطر فراوان نامه امیر و تحفه او را که حاوی عینک و قطعی نسوار بینی او بود می فرستد. شهزاده اکبرخان نامه را برای ما می خواند و بسته ارسالی را باز می کند. با دیدن عینک و قطعی نسوار بینی، اکبر خان تبسم نموده روی خود را به طرف ما دور داده گفت، " آقایان شما می دانید که این به چه معنی است." همه ما به اکبر خان گفتیم که دیپلمات بزرگ و ماهر انگلستان لارد النبرو اعلیحضرت امیر را گول زده است. شهزاده اکبر خان در میان خنده قهقهه خود تکانی به موهای دراز و موج خود داده و گفت، " نه، نه اگر پدرم زرنگتر از وایسرا نباشد ولی به مانند وایسرا زرنگ است. رها کردن اسیران و عقب کشیدن همه ما افغان های مخالف به شمال، و موازی با آن از هم پاشیدن و انحلال نیروهای افغان و از دست

^{۱۴} - "English guests"

دادن وسیله نفوذی در معامله اسیران در کل به معنی تسلیمی قطعی خواهد بود. طوریکه همه می دانید پدرم که هیچ میدان جنگ را بدون ظفر رها نکرده تحت شرایط فعلی هرگز به تسلیمی تن در نخواهد داد. من در بین فرزندان نزدیکترین فرزند اوستم، می دانم که او تا چه اندازه تیز هوش و دراک است. من به این اشیای فرستاده نیاز ندارم ولی با فرستادن آن، پدر به من میگوید که این نامه تحت فشار و اجبار تحریر شده است. پدرم سمبولیزم و قیاس را خیلی دوست دارد. باور دارم که از طریق فرستادن عینک برایم می گوید که با احتیاط و با ملاحظه باشم، او به این عینک ذره بینی به خاطر خواندن و نوشتن نیاز دارد، من به آن نیاز ندارم. به باور وی، با فرستادن جعبه نِسوار بینی برایم می گوید که پیشنهاد النبرو تلخترین چیز است که تحملش را ندارم. پدرم می داند که من تحمل نِسوار بینی را ندارم. بنابراین دوستان عزیز! آیا این پیشنهاد را بپذیریم؟" همه اعضای شورا به شمول خودم جواب داد "نه". شورای نظامی موافقت کرد: هر زمانیکه نیروهای برتانوی از جلال آباد و کندهار عقب نشینی نمایند و مصونانه به هند برسند و خانواده امیر دوست محمد خان به پشاور بازگشت نماید بعد از آن زمینه برگشت اسیران را مهیا خواهند ساخت.

جالب اینست که این اولین بار نیست که شهزاده محمد اکبرخان در چنین موقف مشکل قرار میگیرد. "جنرال سیل دو بار از جلال آباد مرا تهدید کرد و اخطاریه های لارد آکلند و لارد النبرو را برایم فرستاد که اگر اسیران انگلیس را رها نسازیم دولت برتانیه امیر و خانواده اش را از طریق کشتی به لندن خواهد فرستاد تا نه تحت قانون اسلامی بلکه تحت قانون جزای جنائی انگلیس مورد مؤاخذه قرار گیرد و یا آنها را به چهار گوشه جهان تیت و پرک خواهند کرد."

کپتان لارنس میگوید که یکی ازین اشخاص پیوسته از زندانیان انگلیسی دیدار بعمل می آورد: شهزاده اکبر خان، سلطان احمد خان سرکار و محمد شاه خان بابکرخیل؛ بخصوص اکبر خان که سعی می کرد تا برای اسرای جنگی غذای خوب مساعد گردد، و زنان انگلیس آشپزان هندی خود را داشتند که برای شان پخت و پز می نمودند. وی در پهلوی نشان دادن احترام، ادب و مهربانی پول هم برای شان می داد تا با آن برای خود شکر، خوراکه باب لذیذ، لباس و تار و سوزن تهیه نمایند. اکبر خان در چندین مجالس شورای مشورتی ما تأسف و تأثر عمیق خود را پیرامون مرگ سر ولیم مکناتن نشان داده و اظهار میکرد که برایش آمادگی قبلی نداشت بلکه هدفش آن بود تا او را قناعت دهد که به معیشتش به خاطر مذاکرات مزید به کابل برود. اکبر خان حتی یکبار به خانم مکناتن تأثر عمیق و اندوه خود را ابراز کرد و برایش گفت که اگر وی این عمل را به قصد از قبل تعیین شده انجام داده باشد، دست راستش قطع گردد. تأثر عمیق دومی وی در خورد کابل و گندمک بود که نتوانست قهر و خشونت ناخواسته و غیر ضروری متعصبین مذهبی را کنترل نماید.

زندانیان جنگی انگلیس به تأریخ ششم اپریل از کشته شدن شاه شجاع خبر شدند. پسان ها لارنس گفت که سران قومی تقاضا میکردند که اگر شاه شجاع واقعاً افغان و فردی از افراد ملت افغان باشد باید خودش در رأس لشکر افغان قرار گرفته و فرقه جنرال سیل را در جلال آباد تار و مار نماید. شاه شجاع می دانست که چانس بقاء برایش کم و خشم انتقام برایش در کمین است. کسی به شاه شجاع گفته بود که ترک

قلعه مصون بالا حصار به معنی جنون مطلق خواهد بود. پیامد این گفته برای شجاع شجاع منجر به بیم و اضطراب مطلق وی شد. موهن لال که در اول جاسوس سر الکسندر برنس و بعد جاسوس مکناتن شد می نویسد، "کمتر باور می کردم که وی «شاه شجاع» دست به مارش بزند، و اگر متصل به مارش هم شود یا به دست بارکزی ها کشته خواهد شد و یا کور." محمد زمانخان به خاطر طرفداری از شاه شجاع خانم خود را نزد شاه فرستاد تا روی قرآن سوگند نماید که بارکزی ها در برابر شاه صادق خواهند بود. بعد از دستیابی به چنین اطمینانی شاه شجاع تکیه بر اورنگ شاهی زده و در جلال لباس فاخر شاهی خویش بوسیله محمل شاهی به تپه سیاه سنگ به کمپ عساکرش انتقال داده می شود. پسر نوجوان، آرام و زیبا صورت محمد زمانخان، شجاع الدوله به تاریخ چهارم اپریل سال ۱۸۴۲م این خبر را به دست می آرد. شجاع الدوله پیشاپیش تفنگداران جزائیلی، «نشان زن های ماهر» سوار بر اسب در جایی پنهان شده و مترصدانه در کمین می نشیند. مادامیکه شاه و اطرافیان به خیمه شاهی، روی تپه نزدیک می شوند ناگهان باران گلوله سکوت فضا را می شکند و شاه از فراز اسب بر زمین میخورد. فرزند نواب زمانخان نزدیک آمده جسد شاه را می بیند که در ناحیه سر مرمی خورده و کشته شده است. شجاع الدوله لباس های نفیس را از جسد شاه شجاع بیرون کرده و جسد برهنه او را در خندق مجاور انداخته و با فریاد بلند می گوید، "بگذار انجام یک خاین همین باشد". زمانیکه شام همان روز شجاع الدوله با پدرش روبه رو می شود، پدر از وی می پرسد، "چرا چنین عمل وحشتناک را انجام دادی؟ چرا شاه را که حیثیت پدرت را داشت کشتی؟"

شجاع الدوله در جواب گفت، "پدر نهایت عزیز و محترم، شما و مجموع ملت افغان قتل نماینده سیاسی مکناتن را به دست کاکایم اکبر خان تحسین نمودید، آیا شاه شجاع به خاطر آوردن نیرو های اشغالگر خارجی و خیانتش لیاقت کمتر ازین را داشت؟"

■ به یاد تان نیست که کاکای بزرگم سلطان محمد خان طلائی که با بریالی توره خود پنجاب و کشمیر را فتح کرد بعد از مرگ مکناتن چه گفت؟

■ به یاد تان نیست وقتیکه مردم از او پرسیدند که بعد از مرگ مکناتن مردم با شجاع چه کنند؟ همو کاکایم خو گفته بود که "هرآفتی که بالای دشمن خائن بیاید بگذار بر سر خائن ما نیز فرود آید؛

■ آیا لازم است که مرگ یک لات کهنتر، کمتر از لات مهتر باشد؟"

نواب زمانخان که از فرط خشم و غضب نزدیک به ترکیدن رسیده بود با صدای نهایت خشمگین فریاد بر آورد، "بچه احمق، تو تفاوت این و آن را نمی دانی؟ سردار اکبر خان طرح و پلان قتل مکناتن را نریخته بود، وی در یک حالت ایجابی منجر به دفاع از خود شد. من به شاه قول مصونیت داده بودم. تو با پلان کردن قتل سیاسی شاه، قول مرا شکستاندی. تو نه تنها قانون افغانولی را شکستاندی بلکه شاه را به قتل رساندی، خودت بدون مشوره با بزرگان ما، موضوع را به موضوع پلان شده شخصی خودت مبدل ساختی. آنچه که مربوط به گفت کاکای بزرگت می شود، من با او موافقم. آنچه که وی گفته بود بدون شک یک موضوع ملی و جهانی است، ولی وی هرگز نگفته که در مسائل ملی جزاء می تواند موضوع شخصی گردد."

بعد ازین رنگ روی نواب زمانخان از فرط غیظ و غضب سرخ و سرختر و صدایش بلند و بلند تر شده رفت و گفت، "بخاطر این تخطی ها نمی خواهم رویت را بار دیگر ببینم، دیگر پایت را به لخک دروازه این خانه نگذاری!"

بعد از این حادثه نواب زمانخان هرگز روی فرزندش را ندید و نه برایش اجازه داد تا بار دیگر وارد خانه اش گردد.

** * **

پایان بخش ۳ فصل چهاردهم
ادامه دارد

مطالب بخش های فصل دوازدهم تا بخش های سیزدهم را به کمک لینک های آتی مطالعه کرده می توانید:

فصل دوازدهم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۲_۱.pdf

فصل دوازدهم (۲)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۲_۲.pdf

فصل دوازدهم (۳)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۲_۳.pdf

فصل سیزدهم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۳_۱.pdf

فصل سیزدهم (۲)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۳_۲.pdf

فصل سیزدهم (۳)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۳_۳.pdf

فصل چهاردهم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۴_۱.pdf

فصل چهاردهم (۲)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۴_۲.pdf